

همشهری

حافظ
خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

صفحه آغازین: علیرضا بهرامی

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
مدیر تولید: دانیال معمار
مدیر تحریریه: مهدی علیپور
مدیران: معاونان سربزین: شهرام فرهنگ، علی عمادی
شاهین امین، حامد قوقانی
پروانه: بهرام نژاد
مدیر فنی: حامد زندانی
مدیر هنری: مهدی سلامی
مدیر عکس: امیر پناهپور

ایرانشهر: مدیران: داریوش عیسی
تدوین: مدیران: داریوش عیسی
ساخت: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی

فرهنگ شهر: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی
مدیران: مدیران: داریوش عیسی

خط خطی

معلم‌ها سر کلاس خیلی حرف می‌زنند و روزنامه‌نگار، قلم و حالا تر کبیش، همین می‌شود که می‌خوانید. اینها برگی از یادداشت‌های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه‌نگار خط خطی.

درخت توت

سیدروس طباطبایی پور
فردای قهرمانی پرسپولیسیس، توی حیاط مدرسه، پر بود از کری‌خوانی ریز و درشت بچه‌ها. انگار نه انگار که پای امتحان خردادی در میان بود و از مونی برقرار و تعیین سرنوشتی. بچه‌ها چنان از ریزه‌کاری‌های بازی می‌گفتند که اگر با همین دقت، به کتاب درسی‌شان توجه می‌کردند، نمره ۲۰ را روی هوا می‌زدند.
حضور من در حیاط مدرسه، البته باعث شد کلمات درشت، ریز شوند و ایما و اشاره‌ها حذف؛ اما کری‌ها همچنان برقرار بود و صداهای روی هوا. بچه‌ها توی سایه تنه درخت توت وسط حیاط حلقه زده بودند و برای هم شاخ و شانه می‌کشیدند و منتظر بودند تا امتحان شروع شود. و اشقانی، تنها دانش‌آموز دارای معلولیت مدرسه هم روی ویلچر نشسته بود و با حرارت، از تیم محبوبش طرفداری می‌کرد. به طرفشان رفیم و مراه حلقه‌ای و فرم‌شان راه دادند. یکی گفت: «آقا به خدا آفساید بوده، ردخور ناره، از روی رد چمن ورزشگاه می‌شد فهمید.» «بی خیال بابا... آفساید رو پر کرده بودن! به جای این حرفا، بازی کردن رو یاد بگیرین...»
واشقانی گفت: «ما بازی یاد بگیریم؟ اون وقتی که قهرمان آسیا شدیم، تو کجا بودی جوچه؟...» سرفه بلندی کردم تا حضور مرا فراموش نکنند؛ اما انگار گوش‌شان به این حرف‌ها به‌دکار نبود.
خلاصه داشت کار بیخ پیدا می‌کرد که پریدم وسط بحث و گفتم: «شنیدم بیشتر کار شناسا می‌گن گل، سالم بوده؛ خلاصه قهرمانی نوش جونشون!» سعید که کم‌کم داشت قرمز می‌شد، از دهانش برید: «آقا خودم اونجا بودم، در دست روی خط آفساید، خودم دیدم که...» که نگاهشتم کلاش منعقد شود و گفتم: «بله! چی فرمودین؟ شب امتحان، استاد یوم تشریف داشتین؟» که یکپو همه ساکت شدند. سعید من‌جنی کرد و با صدای لرزان گفت: «آقا... خوب بقیه هم...»
همه به سعید، به چشم یک خیانتکار نگاه کردند غیراز واشقانی به واشقانی گفتم: «تو هم شب امتحان، استاد یوم رفته بودی؟» از جوابش فهمیدم که خرابکاری کردم. واشقانی دستی به لاستیک‌های نازک ویلچرش زد و با بغض گفت: «ای آقا... مگه با این با می‌تونم استاد یوم برم؟ اونجا هم که اصلا برای معلولان مناسب‌سازی نشده.» برای لحظاتی حتی گنجشک‌های روی درخت توت هم سکوت کردند.
سعید سکوت را شکست و گفت: «غصه نخور واشقانی جان، اصلا فصل بعد، بازی استقلال و پرسپولیس، خودم کولت می‌کنم و می‌برمت استاد یوم...» من و بچه‌ها شروع کردیم به تشویق سعید که یکپو واشقانی گفت: «نه بابا... اون وقت اگر استقلال بره، برتم می‌کنی پایین...» که همه زدیم زیر خنده. سعید که انگار یاد بی‌عدالتی‌های روزگار افتاده بود، فریاد زد که «آف بر روزگار!» و پاهای ورزشکاری‌اش را محکم کوبید به تنه درخت توت که یکپو، تعدادی توت روی زمین ریخت.
بچه‌ها پخش زمین شدند و مشغول خوردن توت و گروهی هم هی بالا و پایین می‌پریدند تا شاید دستشان به توت‌های نوبرانه شاخه‌های بالادستی برسد. توجهم به واشقانی جلب شد که نه می‌توانست روی زمین بنشیند و توت بخورد و نه می‌توانست روی پاهایش بایستد و دستانت را به توت‌های شیرین سرشاخه‌ها برساند. رو به بچه‌ها گفتم: «نامردا... واشقانی رو در پایین، نمی‌خواد استاد یوم بیریش، لاقل پشت توت برسونین.» بچه‌ها به سمت واشقانی هجوم آوردند. یکی توت‌های توی دستش را به طرفش پرتاب می‌کرد و یکی دوباره به تنه درخت می‌کوبید تا شاید توت‌ها روی سر واشقانی هم بریزند. سعید که زیر چرخ‌های ویلچر واشقانی را گرفت و فریاد زد: «بیاین کمک... بیاین بلندش کنیم تا خودش توت بچینه.» وقتی به‌خودم آمدم تا بچه‌ها را از این کار منصرف کنم، واشقانی و ویلچرش، توی آسمان تاب می‌خوردند و توت‌ها چیده می‌شد و کام بچه‌ها شیرین.



اوقات خوش با هم بودن

اوقات فراغت، فرصتی برای فعالیت خانوادگی است نه سر کار گذاشتن بچه‌ها

فاطمه عباسی
امتحانات دانش آموزان رو به پایان است و روزهای گرم و کشدار تابستان دارد کم‌کم از راه می‌رسد. هر سال همین موقع‌ها که می‌شود، پدرها و مادرها یادشان می‌افتد که باید برای اوقات فراغت بچه‌ها پشان برنامه‌ریزی کنند؛ البته که اوقات فراغت بچه‌ها امروزی دیگر شباهتی با کودکی ما بزرگ‌ترها ندارد. اگر ما تابستان را در کوچ‌ها یا خاله‌بازی، لپ‌لی، تیله و گل کوچیک می‌گذرانیدیم، بچه‌های امروزی تابستان را با تلوویژن، لپ‌تاپ، تبلت و پلی‌استیشن یا در انواع و اقسام کلاس‌های آموزشی سپری می‌کنند که خیلی از آنها نه تنها جذابیتی ندارد، بلکه باعث خستگی، کسلی و اضافه‌وزن‌شان هم می‌شود.
شاید بد نباشد امسال بزرگ‌ترها با وقت‌گذراندن بیشتر با بچه‌ها، یک تابستان متفاوت را برای کودکانشان رقم بزنند و به جای ثبت‌نام آنها در کلاس‌های مختلف، با این راهکارها ۳ ماه در کنار فرزندانشان خوش بگذرانند:
■ درست است که فکر می‌کنید بچه‌ها از عهده خیلی از کارهای خانه بر نمی‌آیند، اما این یک تفکر اشتباه و بهتر است حالا که مدرسه‌ها تعطیل شده‌اند، فرزندتان را بیشتر در کارهای خانه مشارکت دهید. شما می‌توانید با هم آشپزی کنید یا در تمیز کردن اتاق کودک‌تان به او کمک کنید.
■ تبلت، لپ‌تاپ و گوشی هوشمند را بگذارید کنار و به جای چند تا بازی فکری تهیه کنید که بشود دسته‌جمعی بازی کرد. بچه‌ها در تمامی سنین به بازی کردن علاقه خاصی دارند و حتی بازی‌های ساده‌ای مثل اسم‌فامیل، مار و پله و منچ هم می‌توانند سرگرم‌شان کند. بازی‌های فکری علاوه بر جنبه سرگرم‌کنندگی تأثیر بسزایی در پرورش مهارت حل مسئله، خلاقیت، تصمیم‌گیری و هماهنگی چشم و دست دارند.
■ بد نیست ساعاتی را هم به ورزش و تحرک دسته‌جمعی اختصاص دهید. میل‌ها را کنار بکشید، یک آهنگ ورزشی بگذارید، لباس مناسب ورزش بپوشید و با هم کمی نرمش کنید. حتی می‌توانید شب‌ها برای نیم‌ساعت هم که شده خانوادگی دوچرخه‌سواری کنید، به یک پیاده‌روی دسته‌جمعی بروید و از با هم بودن لذت ببرید. صبح یک روز تعطیل

خوش خبر

حکایت یک رسم زیبا



چند سالی است مردم آذربایجان شرقی در قول و قرار و نانوشتی رسم زیبایی را اجرا می‌کنند و خانواده‌های داغدار یکی یکی به این پوشش مردمی می‌پیوندند. اوج این پوشش خودجوش مردمی در عزای شهدای خدمت خودنمایی کرد. مردم آذربایجان شرقی چند سالی است همکاری‌شان را با استاد دبه پررنگ کرده‌اند و در مراسم ترحیم عزیزانشان هزینه‌های تاج گل را برای آزادی زندانبان مالی و زندانبان جرائم غیر عمد به حساب استاد دبه واریز می‌کنند. خیلی‌ها هزینه مراسم ترحیم را هم به حساب این استاد واریز می‌کنند. اما قسمت شیدینی خیر اینجاست که پس از شهادت رئیس جمهور و همراهانش، خیران، بازار، ی‌ها و صاحبان اصناف هر هزینه‌های تسلیت و یادبود را به حساب استاد دبه واریز کردند و نشان به آن نشان که با این پول ۱۲۰ زندانی از زندان آزاد شدند. جالب است بدانید که در چند سال گذشته ۴۸۲۵ خانواده از آذربایجان شرقی با واریز مبلغ تاج‌های گل و هزینه مراسم ترحیم به حساب استاد دبه، ۱۵۰۰ زندانی جرائم غیر عمد را آزاد کرده‌اند.

گرتویج

شهرت پلاستیکی



انجام یک جراحی عجیب و غریب حیرت‌انگیز در ترکیه، حساسی در دنیا سرورودا به پا کرده و عکس آن، در شبکه‌های مجازی و رسانه‌های رسمی، دست‌به‌دست می‌شود. ماجرا به زبان ساده این است که یک پیرمرد به یک کلینیک در استانبول رفته و جوان از آن بیرون آمده البته مسئله، فقط ظاهر این مرد است. عکس قبل و بعد عمل این مرد، حساسی گویا و واضح است. این مرد از سوی کلینیک، فقط به‌عنوان مایکل معرفی شده و آنطور که در عکس مشاهده می‌شود، بعد از جوانی، دست‌کم چند دهه جوان تر به‌نظر می‌رسد. جراحان این کلینیک، روی همه اجزای صورت او کار کرده‌اند؛ از چروک کنار چشم گرفته تا موها و ریش. این عکس البته نوک کوه یخ بود چون بعد از اینکه مردم به این عکس و کلینیکی که آن را بیرون داده بود توجه کردند، دیگر عکس‌های جراحی‌های این و آن هم مورد توجه قرار گرفت و حساسی سرورودا به راه انداخت. تفاوت‌ها چنان زیاد است که برخی گفته بودند ممکن است این عکس و موارد مشابه دیگر، فتوشاپ باشند اما متخصصان، جراحی‌های این کلینیک را واقعی عنوان کرده‌اند.

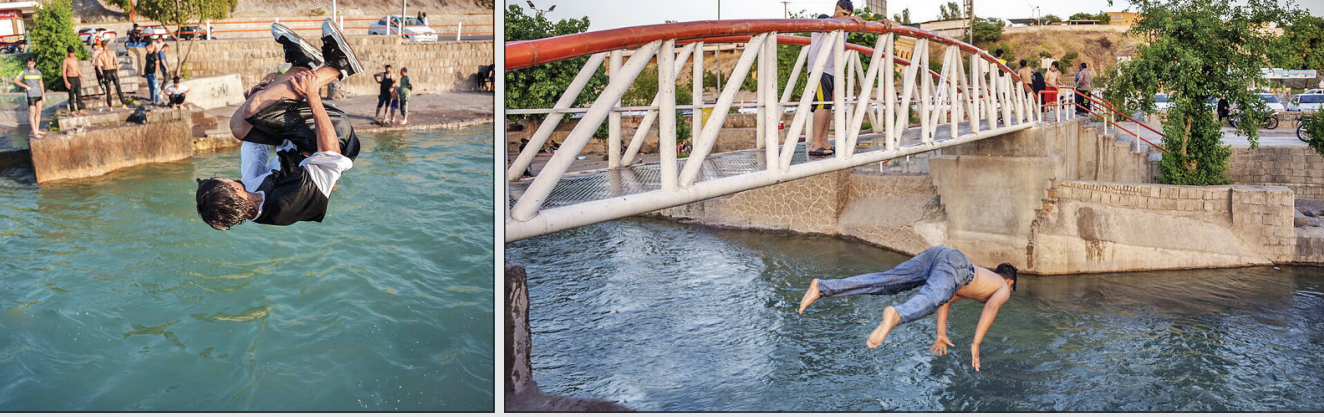
تأدیب بچه‌ها در اخبار



«ریسا لاسکا» مادر ۴ فرزند قد و نیم‌قد است که از ریخت و پاش اسباب‌بازی‌های فرزندانش، جان به لب شده و برای افزایش مشارکت فرزندانش در نظافت خانه، راهی جدید را پیش گرفته که نتیجه‌بخش هم بوده است.
او با کمک هوش مصنوعی، بخشی از برنامه خبر رسمی کشورش را بازسازی می‌کند که در آن خبرنگار، خبر نامر تبودن اتاق و تخت «پلان» و «لاسک» ۲ فرزند کوچک‌تر خانه را گزارش می‌کند و از آنها می‌خواهد در اولین فرصت، اتاقشان را مرتب کنند.
این برنامه وقتی از تلویزیون خانه پخش می‌شود، حیرت بچه‌ها را برمی‌انگیزد و در همان لحظه آنها را مجاب می‌کند سراغ مرتب کردن اتاقشان بروند. در واقع این خانواده شش نفره، یکی از مزایای هوش مصنوعی را به نمایش گذاشتند و از نتیجه آن حساسی رضایت دارند.

عکس روز پناه بر آب

هر کسی نمی‌تواند گرمای جنوب را تحمل کند. خود جنوبی‌ها راهی همیشگی برای خنک شدن دارند. مثل مردم در فول که منطقه گردشگری «علی کله» و آب روان و خنکشان را در تابستان‌ها بیشتر دوست دارند. عکس‌ها: ایسنا



از خلوتی تهران بترسید!

در روزهایی به سر می‌بریم که تهران حساسی خلوت شده و خیلی‌ها در شمال کشور به‌سر می‌برند و عده‌ای هم در باقی نقاط در حال سیروسایحانتند. خیابان‌ها و بزرگراه‌ها هم در این چند روز کمتر رنگ ترافیک به خود دیده‌اند و راننده‌ها خوشحال هستند که می‌توانند راحت در تهران تردد کنند.
اما نکته قابل توجه در خلوتی پایتخت این است که برخلاف تصور عموم، روزهایی که خودروی کمتری در خیابان وجود دارد، معمولاً آمار تصادفات شهری بالا می‌رود. دلیلش این است که برخی از راننده‌ها از خلوتی خیابان و بزرگراه استفاده کرده و تا جایی که می‌توانند سریع می‌رانند. اینجاست که اگر در یک لحظه کنترل خودرو از دست‌شان خارج شود، فاجعه به بار می‌آید. عده‌ای هم با



عکس خانه



اینجا جزیره «گاردی سوگدوب» یا جزیره خرچنگ‌هاست؛ جزیره‌ای کوچک با ۵۵ کیلومتر مربع مساحت در آمریکای مرکزی. این روزها، به‌خاطر گرمایش زمین و بالا آمدن سطح آب، دریا در حال بلعیدن جزیره است؛ به حدی که مقامات محلی هشدار صادر کرده‌اند و از اهالی بومی خواسته‌اند خانه و زندگی‌شان را برای همیشه ترک کنند؛ کاری که برای اهالی آن بسیار دشوار است. در سال‌های اخیر، ساکنان این منطقه سعی کرده‌اند با سنگ‌ها، ستون‌ها و مرجان‌ها، لبه‌های جزیره را تقویت کنند تا آب کمتری وارد جزیره شود. اما دیگر کار از کار گذشته و طبیعت راه خودش را می‌رود.